

هویت ملی ایرانیان

* ■ علیرضا زهیری

مفهوم هویت ملی

سخن راندن در وادی پر رمز و راز «هویت»، تلاشی است برای کشف و شناسایی گروه‌های متعدد و متنوع انسانی، که هر کدام بر اساس ویژگی‌های نه چندان پایدار، از هم قابل تفکیکند. برآیند این ویژگی‌ها، «هویت» یا «روح ملی» یا «قومی» این گروه‌های انسانی را نشان می‌دهد.

بی‌گمان، پیشینه مسأله هویت ^{**} به آغاز تاریخ انسان باز می‌گردد. از دیرباز، انسان‌ها به دنبال تعریف و شناسایی خویش، قبیله، قوم و ملیت و نیز کشف تمایزات خود از دیگران بوده‌اند. مفهوم هویت، در حقیقت پاسخی به سؤال چه کسی بودن و چگونه شناسایی شدن است. پاسخ به این سؤالات است که یک فرد انسانی را از هم‌نوع خود متمایز می‌نماید، ارزش‌های او را از ارزش‌های دیگری ممتاز می‌کند، تعلق فرد به گروه خاصی را نشان می‌دهد و بالاخره این که هویت جمعی او را تعریف نموده و نشان می‌دهد که او کیست؟ به چه جامعه‌ای و به چه ارزش‌هایی تعلق دارد؟ سؤالات فوق در درون چارچوب‌های سیاسی و اجتماعی مختلف، پاسخ‌های متفاوتی را دریافت می‌کند. براین اساس، هویت فردی و

* دانش آموخته حوزه علمیه قم و کارشناس ارشد علوم سیاسی.

** Identity

جمعی انسان‌ها تا حد زیادی محصول شرایط اجتماعی و سیاسی آنهاست و این زیست اجتماعی و سیاسی انسان‌هاست که پرسش‌ها و نیز پاسخ‌های آنها را درباره خودشان شکل می‌دهد.

مفهوم هویت ملی و تفسیری که از آن شده است، همواره در معرض تغییر بوده و تحولات مفهومی آن با تحولات سیاسی، اجتماعی جوامع بشری هماهنگ بوده است. انسان‌ها در کنار هویت فردی خویش، دارای هویت جمعی نیز بوده‌اند که آنها را به جمع بزرگ‌تری پیوند می‌داده است. این هویت جمعی با شکل سیاسی زندگی انسان همساز بوده است. زمانی که انسان‌ها در قالب قبیله‌ای زندگی می‌کردند، هویت جمعی خویش را در پیوند با قبیله و ارزش‌های آن تعریف می‌کردند. تحول زندگی قبیله‌ای به واحدهای سیاسی جدید، مفهوم هویت جمعی انسان را نیز متحول کرد. شکل‌گیری امپراتوری‌ها، مفهوم جدیدی از هویت جمعی را ایجاد نمود که هویت‌های فردی و قبیله‌ای تا حد زیادی در درون آن مستحیل شدند.

هویت ملی، فرایند پاسخ‌گویی آگاهانه هر فرد یا قوم یا ملت به پرسش‌هایی از خود است؛ از گذشته خود که چه کسی بوده و چه هست؟ به عبارت دیگر، متعلق به کدام قوم، ملت و نژاد است؟ خاستگاه اصلی و دایمی‌اش کجاست؟ دارای چه فرهنگ و تمدنی بوده و چه نقشی در توسعه تمدن جهانی داشته و امروزه صاحب چه جایگاه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در نظام جهانی است؟ و بالاخره، ارزش‌های ملهم از هویت تاریخی او تا چه حد در تحقق اهداف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه مورد بحث، کارساز خواهد بود.^۱

بدیهی است هویت، پدیده‌ای ثابت و تغییرناپذیر نیست؛ بلکه از آن جا که جوامع انسانی از یک سو در برخورد و تعامل دایم با شرایط و تغییرات محیط طبیعی و از سوی دیگر، در برخورد و ارتباط مستمر با جوامع دیگر هستند؛ بنابراین فرایند ناشی از تعاملات این دو روند در طول زمان، تعیین‌کننده نسبی خصوصیات قومی، اجتماعی و ملی یک جامعه و یا به عبارت دیگر، بیان‌کننده ویژگی‌ها و مشخصه‌های مشترک، هویت جمعی آنهاست. به نظر برخی از محققان مسائل اجتماعی، نخستین نطفه‌های تمدن، در چگونگی واکنش و پاسخ بعضی از جوامع

در قبال چالش‌های محیط طبیعی به ویژه تغییرات فاحش اقلیمی پدیدارگشته است؛ بنابراین، هویت به عنوان یک پدیده سیال و چند وجهی، حاصل یک فرایند مستمر تاریخی است که تحت تأثیر شرایط محیطی، همواره در حال تغییر است. این که عناصر تشکیل دهنده هویت چیست، موضوع مطالعات گسترده‌ای است که در باب شناسایی ملت‌ها صورت می‌گیرد.

داشتن زبان و باورهای مشترک، بستگی‌های جغرافیایی و بستگی‌های مشترک اقتصادی، عواملی هستند که مردمی را که زمانی طولانی با هم زندگی کرده‌اند، دارای تجربیاتی یکسان، میزانی از جهان‌بینی و آرمان‌های مشترک می‌کند. به طور معمول، این مردم با هم زندگی کرده‌اند، با هم احساس خوشبختی و شادمانی داشته‌اند، و با هم رنج برده‌اند. این همان چیزی است که می‌توان آن را «ترکیب روان شناختی» مشترک یا شخصیت و هویت ملی نامید.^۲

ایران در گذر تاریخ

تاریخ سه هزار ساله ایران، آکنده از حوادث و رویدادهای متنوعی است که نشان از تلاش مردمی دارد که برای «ماندن» خود به مبارزه پرداخته‌اند. ایرانیان در طول تاریخ حیات خود به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی که آنان را در میان اقوام و ملیت‌های گوناگونی قرار داده بود، در یک داد و ستد دایم فرهنگی با دیگران به سر می‌برده‌اند. همین امر سبب شده است تا فرهنگ ایران آمیزه‌ای از فرهنگ‌های مختلف بشری گردد. چنانچه این فرهنگ را درختی بگیریم، آن را دارای چند پیوند می‌یابیم: سومری، بابلی، مصری، یونانی، هندی، چینی، رومی، عرب و سرانجام فرنگی.^۳

هر کدام از این فرهنگ‌ها، رسوباتی بر فرهنگ ایران بار کرده است. این بار سنگین فرهنگ که بر پشت ایرانی قرار داشته است، هویت او را ساخته و بدون آن که گسستی در ملیت او پدید آورد، بدان پویایی بخشیده است. به گفته هگل در کتاب فلسفه تاریخ، ایرانیان نخستین قوم تاریخی هستند که به تاریخ جهانی تعلق دارند، زیرا نخستین امپراتوری جهانی را برپا کرده‌اند که اقوام بسیاری، از ایرانی و غیرایرانی را در سرزمینی بسیار پهناور در برمی‌گرفت. در این امپراتوری که به دست

کوروش پایه‌گذاری شده است، اصل بنیادین تشکیل امپراتوری، یعنی همزیستی قوم‌های گوناگون، با آیین‌ها و زبان‌های گوناگون پذیرفته شد. در آن امپراتوری، گویا دین و زبان رسمی وجود نداشته است؛ اما با رشد دین زرتشتی و زبان پهلوی در دوره اشکانی، زمینه برای امپراتوری منسجم‌تر ساسانی فراهم شد.^۴

موقعیت جغرافیایی ایران و قرار داشتن این سرزمین بر سر چهار راه عبور، جابه‌جایی، مهاجرت‌ها و تهاجم‌های گسترده اقوام خارجی، تأثیر شگرفی بر فرهنگ و هویت ایرانیان داشته است، ایران از آغاز تاریخ شناخته شده خود تا قرن شانزدهم با دو نوع چالش برون مرزی مستمر روبه‌رو بوده است: یکی، یورش اقوام بیابان‌گرد، عشیره‌نشین و بادیه‌نشین از سوی شمال، شمال شرقی و شرق و در مقطعی از طرف جنوب غربی و دیگری تهدیدها و چالش‌های جوامع متمدن سازمان یافته یا حامیان تمدن خاکی، غالباً از سوی غرب.^۵ در این میان به رغم دگرگونی‌هایی که در لایه‌های سطحی فرهنگ و هویت ایرانی پدید آمد؛ اما این چالش‌ها هیچ‌گاه نتوانستند به ژرفنای هویت آیینی ایرانیان رسوخ کنند.

تساهل آیینی ایرانیان اگرچه بستری برای پویایی فرهنگ آنان فراهم ساخت؛ اما غلبه روح مادی فرهنگ یونانی، آیین معنوی و فرهنگ آریایی را دچار چالش ساخت. محمود رضا افتخارزاده با اشاره به متون دینی تاریخی ایران باستان می‌گوید:

گزند اهریمنی سکندر و سلوکیان که به نابودی میراث معنوی آریایی انجامیده بود، بحران عقاید را پدید آورد و نه تنها رعایا نسبت به آیین و فرهنگ، ولن‌گار و بی‌اعتقاد شده بودند، بلکه این‌گزند به جامعه اشرافیت و روحانیت آریایی نیز راه یافت و بسیاری از موبدان و روحانیان دچار تردید و تزلزل شدند. آتشکده‌ها سرد و خاموش و زمزمه نیایش و ستایش مزدا به گوش نمی‌رسید. روزگار مظلومیت مذهب و حسرت مذهبی به اوج رسیده بود و این زمانه و زمینه، مساعد رستاخیز آیینی است.^۶

در همین زمان تلاش‌ها برای حل بحران هویت و ایجاد وحدت ملی و آیینی به پیروزی آیین زرتشتی در حکومت ساسانیان منجر شد. حکومت ساسانی از همان ابتدا، حاکمیت مطلق آیین زرتشت و قلع و قمع عقاید و ادیان دیگر را در پیش

گرفت. در این نهضت، روحانیت آریایی که خود را جانشین و وارث آیین زرتشت می‌دانست، در صدر سلسله مراتب اجتماعی قرار گرفت و برای تحکیم اقتدار سیاسی و اجتماعی خود به تصلب آیینی دست زد. در وندیداد آمده است: کسی که به دیگری آیین غیرزرتشتی آموزش دهد و از روی آگاهی چنین کند، محکوم به مرگ است.^۷

از این جا بود که هویت نوینی با آموزه‌های زرتشت، شروع به رویدن کرد. در این زمان درون مایه هویت ایرانی، از حکمت آریایی و آموزه‌های دینی دوران تاریخی آنان نشأت می‌گرفت، و آن، عنصر سازنده و وجود «فرّ» است که بنیاد فلسفه سیاسی آریایی را تشکیل می‌دهد.

فرّ، مبنای سیاسی، کلامی و دینی سیادت اشرافیت آریایی است که در دوران دین مداری تاریخ ایران، تکوین و تکامل یافت و گوهر اندیشه سیاسی آریایی گردید و خلق و خو و مشی سیاسی، اجتماعی اشرافیت ایرانی را در حاکمیت مطلق سیاسی اقتصادی دوران بلند تاریخی ساخت.^۸

بنابراین «فرّ» که در متون دینی آریایی نماد قدرت سیاسی و برتری فرهنگی می‌باشد، تجلی آیین و هویت ایرانی است؛ ایرانی‌ای که به شهادت متون متعدد تاریخ باستان، هیچ‌گاه به دور از آیین دینی نبوده و زیست سیاسی - اجتماعی خود را در پیوندی دایمی با جهان‌بینی دینی الهی جست‌وجو می‌کرده است. از طرفی، ایرانیان در گذر تاریخ طولانی خود و در مواجهه با فرهنگ‌ها و آیین‌های بیگانه نظیر آیین بودا، مسیحیت، یهودیت، فلسفه‌های یونانی و هند، چین و رومی، یا آنان را دفع و یا اگر با روح خود سازگار می‌دیدند جذب و یا در خود استحاله می‌کردند. چنانچه یک ایران‌شناس ایتالیایی می‌گوید:

کوروش قبول می‌کرد که نهادهای مستقر در دوران پیش از خود را همچنان دست نخورده نگاه دارد. وی خدایان دیگر مردمان را حرمت می‌نهاد و آنها را معبود خویش نیز به حساب می‌آورد. انسان می‌تواند در این روش، آشکارا عامل تبلیغی زیرکانه‌ای را باز یابد؛ اما وجود یک سلسله اصول و مبادی اخلاقی، داشتن روحیه‌ای مبنی بر تساهل که در بطن نظام حکومتی پابرجا گردیده و پروارنده شده باشد، پایبندی به همزیستی‌ای که با برداشتن مبتنی بر هدفی فراتر

از ملاحظات محتمل سیاسی توأم باشد، مبین علو طبع بی چون و چرای یک قوم و ملت است، و حکایت از روحیه آزادمنشانه‌ای دارد که در رفتار انسان، تبلور عینی یافته باشد.^۹

ایرانیان در طول حیات تاریخی - سیاسی خود با تأسیس امپراتوری‌های بزرگ و قدرتمند، گونه‌های تازه‌ای از نظام سیاسی را به وجود آوردند. در دوران هخامنشی، فدراسیونی از سرزمین‌های مشترک المنافع به صورت نیمه مستقل به وجود آمد که در آن به گروه‌های انسانی گوناگون، این امکان را می‌داد تا هویت فرهنگی و مدنی ویژه خود را حفظ کنند. ملیت ایرانی تا دوران ساسانی قوام و گسترش یافت و این دوران، دوران پیشرفت‌های خیره‌کننده در مفاهیم ملیت و هویت بود. با پیدایش عنوان سیاسی «ایران‌شهر» در میانه دوران ساسانی، مفهوم تازه‌ای از سرزمین سیاسی یا «کشور» پدید آمد و مرزهای واقعی ایران ترسیم شد.^{۱۰} از این پس، مرزهای سیاسی هویت ایرانی نیز معین‌گشت و تا وقتی که نظم سیاسی دچار آشفتگی نشده بود، ایرانیان خود را متعلق به این واحد سیاسی می‌پنداشتند و نوعی وفاق سیاسی، اجتماعی را به نمایش می‌گذاشتند.

مهم‌ترین عنصر ساختار سیاسی در ایران، شاهنشاه بود که در تاریخ تمدن ایرانی، دارای دو جنبه سیاسی و ملکوتی است و ریشه در آیین کهن میترا (آیین مهر) و دین مزدا (آیین زرتشتی) دارد. از سوی دیگر، در تاریخ سیاسی ایران، عنوان شاهنشاه از آن کسی بود که در نظام هخامنشی، پارتی و ساسانی، بر شاهان محلی، شاهی داشت. در ژرفای آیین مهر، شاه به معنای برترین مردان است و شاهنشاه را نیز برترین برتران گویند. بر اساس این آیین، انسان ایرانی وظیفه دارد خود را بی‌پروا تا به مقام شاهی برسد.^{۱۱} این روح استعلایی و برتری طلبی، بخشی از فرهنگ سیاسی ایرانیان را در مقابل سایر جوامع پدید آورد.

از سوی دیگر، آموزه‌های زرتشتی،^{۱۲} انسان را در پیکار دائمی نور با ظلمت و اهورا با اهریمن، به جانبداری از جبهه نور و اهورا فراخوانده، و او را وادار می‌ساخت تا در تلاشی سخت در مقابل چیرگی ظلمت پایدار بماند. این همان پیکاری بود که در اسلام با عنوان مبارزه حق و باطل، برای مؤمنان تکلیف گردید. نهضت زرتشت با نفی گروه بی‌شمار خدایان و کاهنان بی‌معنای آریایی، وحدت

عقیدتی و یکتاپرستی را جایگزین آن ساخت.

میراث زرتشت، جامعه‌ای به شدت مذهبی و دینی و روحیه‌ای کاملاً عرفانی بود. جنبه‌های تربیتی این آیین که همواره دعوت به پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک می‌کرد، در مقابل سرشت‌های ناپاک و شرّ ایستادگی می‌کرد. تعالیم زرتشت بر هویت فرهنگی و سیاسی ایرانیان تأثیر شگرفی داشت.

آیین اسلام و هویت ایرانی

مهم‌ترین رویداد تاریخ کهن ایرانیان که نقطه عطفی در تحولات سیاسی و اجتماعی این سرزمین به شمار می‌آید، ظهور اسلام و ورود همسایگان عرب با بیرق دین جدید به سرزمین ایران بود. اعراب نو مسلمان به فرماندهی سعدبن ابی وقاص، سپاه ساسانی را که بیش از چهارصد سال بر این سرزمین فرمانروایی کرده بود، شکست داده و فاتحانه وارد مدائن شدند. از این پس، ایران ضمیمه سرزمین‌های خلافت گردید و بخشی از جهان اسلام به حساب می‌آمد. این رخداد، اولین تصادم میان فرهنگ ایرانی آریایی و فرهنگ سامی بود که محملی از آیین جدید به همراه داشت.

بنابراین، هویت ایرانی در قرون اولیه اسلامی از دو آیین مایه گرفت: آیینی از گذشته باستانی‌اش که آمیزه‌ای از ادبیات و فرهنگ و روح ایرانی بود و دین جدید که دگرگونی ژرفی را در فکر و فرهنگ و هویت ایرانی به وجود آورد. این آمیزه جدید، نسل نوینی ساخت که اگرچه «ایرانیت» را در عمق روح خود نگاه داشت و دین جدید را در درونی‌ترین لایه‌های خود پذیرا شد، اما آن را مغایر با دین جدید ندید؛ آتشکده‌ها (که محل عبادت زرتشتیان بود) تبدیل به مسجد گردید، نمازها و نیازها تنها تغییر شیوه دادند و حتی در جاهایی نماز به زبان فارسی خوانده شد، نام‌های قدیمی جابه جا گردید و رسم‌های کهن چون نوروز و سده و مهرگان و غیره برجای ماندند، سبک معماری بناهای ساسانی متروک نشد، و موسیقی باربدی و نکیسایی نیز نشانه‌هایی از خود برجای نهاد^{۱۳} و بالاخره این که ایران پیش از اسلام با تغییراتی در کالبد خود، روح خود را سازگار با ایران بعد از اسلام یافت.

به هر روی در دو قرن اول اسلامی، پس از یک دوره پرتلاطم، هویت ایرانی

دچار چالش گردید و در یک بحران عمیق فرو رفت. در این میان، تلاش هوشمندانه ایرانیان که بر یک محمل پویای فرهنگی استوار بود، نوعی همزیستی و آشتی میان فرهنگ دیرینه خود با دین جدید یعنی اسلام ایجاد کرد، از همان ابتدا سه گرایش از سوی ایرانیان بروز کرد:

یکم، مربوط به ملی‌گرایان ایرانی و ضدعرب بود که از شکست ایران از اعراب احساس حقارت می‌نمودند و برای جبران آن، هر آنچه را که مربوط به عرب بود، نفی می‌کردند. افراطی‌ترین افراد این گروه حتی با اسلام - به سبب منشأ عربی‌اش - مخالف بودند. دبیرانی که رسوم ساسانی را لازمه دبیری می‌دانستند، از این گروه‌اند.^{۱۴}

دوم، به گرایش نوابغی چون بخاری، طبری، غزالی، خواجه نظام الملک، خواجه رشید، حمدالله مستوفی و راوندی می‌توان اشاره کرد که مقهور و مغلوب شریعت و عربیت تسنن بودند و اصالت ایرانی خویش را انکار کرده و هویت عربی می‌جستند و برای خود، شجره‌نامه عربی می‌ساختند.^{۱۵} آنان هر آنچه بوی ایران قبل از اسلام داشت، نفی کردند و علیه قهرمانان آیینی و ملی ایران دشنام‌ها روا می‌داشتند و یا می‌گفتند:

نوروز از آن جهت بی‌اعتبار و ممنوع است که عرب آن را به رسمیت نشناخته و آن را جشن ویژه معجوس می‌داند.^{۱۶}

سوم، گرایش بسیاری از بزرگان علم و ادب ایرانی است که تلاش کردند با پذیرش و حتی ترویج اسلام، حساب دین جدید را از عربیت آن جدا سازند. آنها سلطه اعراب بر ایران را واقعه تلخی می‌دانند، ولی معتقدند اگر ایرانی استقلال و زبان و فرهنگ و دین قبلی خود را از دست داد، در برابر چیزی را به دست آورد که تلخی آن شکست را جبران کرد. فردوسی از بزرگان چنین تفکری است که زبان فارسی را نجات داد. سنایی اصطلاحات و مفاهیم زرتشتی را وارد عرفان اسلامی کرد و سهروردی از حکمت‌های قبل از اسلام برای تدوین فلسفه اشراقی خود سود جست.^{۱۷}

اگر چه گرویدن ایرانیان به اسلام، به دلایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی صورت پذیرفته است، اما خصلت روحی ایرانیان که گرایش به تسامح فرهنگی و به

افکار و پدیده‌های نو است، نیز شرایط مناسب‌تری برای آمیزش میان اسلام و ایران پدید آورده است؛ از این رو برخی دلایل این گرایش برشمرده می‌شود:

۱ - حضور ایرانیان در شبه جزیره عربستان یعنی زادگاه اسلام و آشنایی با دین جدید به انتشار آن در میان سایر ایرانیان یاری رساند. برخی از ایرانیان مانند سلمان فارسی که مقام پراجی نزد پیامبر ﷺ داشت و مورد اعتماد ایرانیان شبه جزیره بود تأثیر به‌سزایی در گرایش ایرانیان آن منطقه به اسلام بر جای گذاشت. ایرانیان زمانی که باشعارهای تازه‌ای همچون عدالت اجتماعی، برادری و برابری، رفع ظلم و تبعیض میان انسان‌ها و مبارزه با حکومت‌های جائر، آشناگردیدند مانند سایرین به آیین جدید گرایش پیدا کردند.

رغبت ایرانیان به اسلام - که در آن زمان به موالی مشهور بودند - تا آن اندازه بود که پیامبر اکرم ﷺ درباره آنان می‌فرماید:

آن که از روی میل و اشتیاق وارد اسلام می‌شود، بهتر از کسی است که از روی ترس وارد اسلام می‌گردد و این [اعراب] منافق، از روی ترس قبول اسلام کردند؛ ولی موالی (ایرانیان و ...) با میل و اشتیاق وارد اسلام شدند.^{۱۸}

آموزه‌های دینی که ایرانیان را به آن متمایل ساخت سبب شد علاوه بر پذیرش اسلام، ایرانیان با توجه به سوابق فرهنگی و تاریخی خود در تأسیس و ترویج علوم اسلامی سهم به‌سزایی داشته باشند.

۲- در پی نهضت زرتشت و به رسمیت شناختن این آیین توسط شاهنشاهی ساسانی، علاوه بر تقویت نظام کاستی (طبقاتی)، روحانیان بخشی از مقدسات آیینی شدند و بر طبقات ممتاز، نخبگان و رعایا سلطه و سیطره تام یافتند. اردشیر بنیان‌گذار حکومت ساسانیان با تمام نیرو از آیین زرتشتی دفاع کرد و آن را بر سرتاسر ایران حاکم ساخت، چرا که آن را برای وحدت ملی ایرانیان ضروری می‌دانست و از سوی دیگر به وسیله این آیین بردگان و کشاورزان را وادار ساخت تا با رضایت برای اربابان کارکنند. در واقع اعتقاد به آیین زرتشت با توجه به آموزه‌های آن، برای توجیه نظام طبقاتی (کاستی) و تمرکز قدرت و حمایت از اشراف و زمین‌داران بزرگ به کار رفت. همین امر سبب تضادهای عمیق طبقاتی گردید و زمینه نارضایتی و شورش و اعتراض‌های عمومی را فراهم ساخت.

ایرانیان به حکومت ساسانی چنان سوء ظن داشتند که حتی در مقابل تهاجم اعراب به ایران از خود تحرکی نشان ندادند. عبدالحسین زرین‌کوب در این زمینه می‌نویسد:

رژیم ساسانی به اندازه‌ای نزد عامه روستاییان و پیشه‌وران و اصناف منفور شده بود که حتی مصیبت تهدید بیگانه هم حس وفاداری به آن را در کسی تحریک نکرد.^{۱۹}

بی‌گمان سوءظن ایرانیان به آیین زرتشتی و حاملان آن یعنی موبدان، از بدگمانی آنان به حکومت سرچشمه می‌گرفت، چرا که موبدان با گستره نفوذی که در میان مردم داشتند، آنان را وادار به تبعیت از دولت می‌کردند و معترضان را کافر می‌پنداشتند. همین وابستگی دین و دولت به یکدیگر در زمان برافتادن حکومت ساسانیان، سبب برافتادن دین زرتشت که سخت به دولت وابسته بود، گردید. این گونه بود که ایرانیان از خود می‌پرسیدند که اگر شاهان و عالمان دینی، چنان که ادعا دارند، به مقتضای دین عمل می‌کنند، پس چرا این همه تبعیض و بیداد می‌کنند؟ در این جا بود که آیین جدید، سخن از برابری و وفاق می‌داد و ملاک برتری را فقط یک چیز می‌دانست: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ».

بنابراین، ایرانی دیندار، زمانی که خود را فرودست می‌دید و درها به روی او بسته شد، به دنبال دری دیگر بود که آیین محمد ﷺ را به عنوان واکنشی علیه آیین اوستا پسندید، آیینی که شالوده حیات نظام استبدادی ساسانی بود و پشتیبان سلطه فرا دست‌ها.

۳- مسأله دیگری که موجب گرایش ایرانیان به اسلام می‌شد، سرخوردگی آنان از حکومت رو به زوال ساسانی و نیز خستگی از جنگ بوده است. طبری در کتاب تاریخ خود ضمن بررسی این مسأله خاطر نشان می‌سازد:

از بین سه امری که عرب‌ها طبق معمول، قبل از جنگ به لشکر ایران پیشنهاد می‌کردند، اسلام یا جزیه یا جنگ؛ ایرانیان ضمن پرهیز از جنگ، جزیه را نیز کسر شأن خود می‌دانستند و اسلام را ترجیح می‌دادند.^{۲۰}

هرچند عده‌ای نیز که بیشتر در میان افسران و سربازان ایرانی بودند، با هدف ایجاد برابری اجتماعی و نظامی و اقتصادی با عرب‌ها به دین اسلام روی آوردند،

اینان در پی کسب احترام به موقعیت‌های اجتماعی‌شان بودند و زمانی که عرب‌ها به وعده خود مبنی بر ایجاد تساوی اجتماعی عمل نکردند، همین مسأله موجب بی‌رغبتی آنان به دین جدید گردید.

بدین سان، اسلام بخشی از هویت ایرانی شد و پیوند وثیقی میان ایرانیان و اسلامیت ایرانیان برقرار گردید. این پیوند آن چنان بود که بسیار طبیعی و جزء سرشت فرهنگی ایرانیان شد به گونه‌ای که اغلب به این دوگانه اندیشی آگاه نبودند.

آموزه‌های شیعی و هویت ایرانی

کاربست لفظ شیعه و اطلاق آن به افراد و گروه‌های شیعی در ابتدا به یک گونه مشخصی نبوده است؛ چرا که گاهی نیز به طرفداران هاشمیان و علویان و گاهی به پیروان اعتقادی امام علی علیه السلام اطلاق می‌شد که ایشان را امام منصوب از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستند. علاوه بر تشیع اعتقادی که مرزهای کلامی و فقهی آن در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام کاملاً تبیین می‌شود، عده‌ای نیز تشیع را در حد دوستی اهل بیت دنبال می‌کردند.^{۲۱} همچنین فرقه‌هایی همچون زیدیه و اسماعیلیه نیز جزء گرایش‌های شیعی به شمار آمده است؛ اما بیشتر تأکید و توجه این نوشتار بر شیعه اعتقادی استوار است که به ویژه در سده‌های اخیر از سوی عالمان شیعی، تلاش‌های زیادی برای تبیین کلامی و فقهی آن صورت گرفته است. بدین ترتیب شیعه اثناعشری (امامیه) که نظام اعتقادی خود را بر سنت و سیره معصومین علیهم السلام استوار ساخته است، شالوده منظومه فکری اکثریت شیعیان می‌باشد که در سرزمین‌های مختلفی گسترش یافت و سرانجام در ایران، خاستگاه مهمی در هویت ملی ایرانیان پیدا کرد.

مذهب شیعه در پی جریان تاریخی سقیفه و شکل‌گیری خلافت عربی، با تأکید بر حقانیت و پیروی از علی علیه السلام و اهل بیت او شکل گرفت و منادی رهبری نهضت عدالت خواهانه‌ای شد که در مقابل خلافت رسمی و اشرافیت عربی از خود واکنش نشان می‌داد.

ایرانیان از این زمان با دو روایت از اسلام رو به رو می‌شوند: اسلام خلافت و اسلام امامت. در این میان، شیعه یعنی اسلام امامت با روح ایرانی سازگارتر بود.

استاد مطهری در این باره می‌گوید:

حقیقت این است که علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدنشان یک چیز است، ایرانی روح خود را با اسلام سازگار دید و گم‌گشته خود را در اسلام یافت. مردم ایران که طبعاً مردمی باهوش بودند و به علاوه، سابقه فرهنگ و تمدن داشتند، بیش از هر ملت دیگر نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند و به آن خدمت کردند. مردم ایران بیش از هر ملت دیگر به روح و معنای اسلام توجه داشتند. به همین دلیل توجه ایرانیان به خاندان رسالت از هر ملت دیگر بیشتر بود و تشیع در میان ایرانیان نفوذ بیشتری یافت، یعنی ایرانیان روح اسلام و معنای اسلام را در نزد خاندان رسالت یافتند. فقط خاندان رسالت بودند که پاسخگوی پرسش‌ها و نیازهای واقعی روح ایرانیان بودند. آن چیزی که بیش از هر چیز دیگر روح تشنه ایرانی را به سوی اسلام می‌کشید، عدل و مساوات اسلامی بود.^{۲۲}

در منابع تاریخی به موارد متعددی بر می‌خوریم که ایرانیان از بی‌عدالتی‌ها، تبعیض‌ها و عدم تقسیم مساوی بیت‌المال و بی‌مهری‌هایی که دستگاه خلافت به خصوص در مورد آنان روا می‌داشت، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت می‌کردند و حضرت با آنان همدردی می‌کرد.^{۲۳} این برخوردها با ایرانیان از زمان ترور خلیفه دوم به دست یک اسیر ایرانی به عنوان اولین واکنش ایرانیان در برابر اسلام خلافت تشدید شد و آنان هر چه بیشتر به سمت اسلام امامت‌گرایش پیدا کردند. برخورد امام شیعیان با ایرانیان، اسباب انتقاد و سرانجام دشمنی اشراف و نخبگان عرب حجاز و عراق را با ایشان فراهم ساخت، چرا که امام علی علیه السلام به ایرانیان و زبان و فرهنگشان احترام می‌گذاشت و حاضر نبود رفتار و گفتار و نگاه تبعیض‌آمیز خلفای پیشین را با آنان داشته باشد، حتی گفته می‌شود که خلیفه دوم در بستر مرگ، به ابن عباس به سبب حمایت همه‌جانبه بنی‌هاشم از ایرانیان، شدیداً اعتراض کرده است.^{۲۴}

در ایران روایت تسنن از اسلام، که طبیعت متصلب و تعبد آیینی خاص خود را داشت، از آغاز روایت رسمی و مسلط بود. این روایت انسان را به قبض و حبس عقل و انسداد اندیشه و تعصب فرامی‌خواند؛ حال آن که روایت تشیع از اسلام،

انسان را به آگاهی و آزادگی و علم و عقل و اندیشه و اجتهاد فرامی‌خواند و رسالت خود را ستیز با تحجر و تعصب و بیداد سیاسی و اجتماعی قرار داده بود؛ از این رو تشیع به دلیل گوهر انسانی و عقلانی خود، مشخصه‌های اصیل ایرانی را به رسمیت شناخته و به آنها محتوا و جهت داد. در چنین ترکیب و تألیف و پیوندی بود که انسان ایرانی هویت تازه‌ای یافت و فرهنگ و تاریخ ایران پس از باستان را ساخت. توحید و جامعیت آیین اسلام و حضور همه جانبه او، جهان‌بینی ثنوی ایرانی را محو کرد و نیز عناصر متعالی انسانی و تاریخی تشیع، صور کلامی خیال ایرانی را راند و موضوع و محتوای روح ایرانی شد؛ راهبران عقیدتی تشیع که اسوه‌های آرمانی او بودند جای امشاسپندان و ایزدان را گرفتند و ایرانی را از فضای اثری و آسمان خیال به زمین واقعیت و مسؤولیت آوردند. عرفان متعالی شیعه، نیازهای ذاتی روح معنویت‌گرای ایرانی را سرشار نموده و احکام عبادی و عملی ساده و آسان و عقلانی آن، به زندگی فردی و اجتماعی ایرانی معنا و جهت داد^{۲۵} و او را از رنج و سختی آیین کهن خود آسوده کرد.

در ابتدا اقبال ایرانیان به اسلام که صلاهی برابری و رهایی از قید بی‌عدالتی و تبعیض‌های ناروای اجتماعی را درمی‌داد، فرصت بیشتری برای مهاجمان عرب بود؛ اما دیری نپایید که امویان سخن از برتری و ویژگی‌های نژادی و قومی عرب راندند. استدلال آنان این بود که «اسلام، دینی عربی است»؛ «محمد، مظهر عربیت است»؛ «قرآن، کتابی عربی است» و با این گرایش‌های پان‌عربیسم، روایات زیادی از زبان رسول ساخته شد، چنان‌که خلیفه دوم گفته بود:

ایرانیان و دیگر ملل مغلوب، از عرب‌ها نباید ارث برند، مگر خون عربی در رگ داشته باشند.^{۲۶}

از این زمان بود که ایرانیان در اجرای مراسم نوروز و مهرگان و سایر آیین‌های خود مورد بی‌مهری قرار گرفتند و برگزاری برخی آیین‌های آنان ممنوع شد.

بدین ترتیب، مشخص می‌شود که واکنش‌های ستیزه‌جویانه ایرانیان در مقابل اعراب مسلمان، ستیز علیه اسلام خلافت بوده است. شخصیت و رفتار ابومسلم خراسانی شاهد گویایی بر این مدعا است، چراکه ابومسلم زمانی که علیه امویان قیام می‌کند و به فروپاشی دولت اموی دست می‌یازد، به تأسیس دولت ایرانی اقدام

نمی‌کند؛ بلکه با رویی گشاده به استقبال عباسیان، به عنوان خویشاوندان پیامبر ﷺ می‌رود.

در مجموع، عوامل زیر سبب گرایش ایرانیان به تشیع گردید:

عامل اول، نقش پیشوایان، مبلغان و ترویج کنندگان مذهب شیعه: آشنایی ایرانیان با شخصیت و سیره امام علی علیه السلام تأثیر شگرفی در نفوذ تشیع در میان آنان داشت. این امر به دلیل رفتار محبت‌آمیز امام علی با ایرانیان تشدید می‌شد. اصحاب و کارگزاران حکومت امام علی نیز که به مناطق مختلف می‌رفتند، آیین شیعه را ترویج می‌دادند. به این ترتیب تشیع در مکه، یمن، مصر، عراق و ایران روز به روز به گسترش نهاد. ^{۲۷} بی‌تردید شخصیت سلمان فارسی را در شیفتگی ایرانیان به آیین تشیع نمی‌توان نادیده گرفت. علاوه بر خلافت پربار امیرالمؤمنین، باید به نهضت عظیم فرهنگی امام صادق علیه السلام و حضور مبارک امام رضا علیه السلام در خراسان و تأثیر آنها در گسترش تشیع در میان ایرانیان نیز اشاره کرد. ^{۲۸} شاگردان امامان علیهم السلام و عالمان شیعی در دوره‌های بعد، این فرایند را ادامه دادند.

علامه محمد حسین مظفر معتقد است تشیع در ایران بعد از قرن اول هجری در ایام امام باقر و امام صادق و همزمان با حکومت بنی‌امیه ظهور کرد. این دو امام، شیعیانی در ایران داشتند که از طریق مکاتبه، مسائلی را با آنها در میان می‌گذاشتند و حقوق مالی خود را برای آن دو امام می‌فرستادند. وی بر این باور است مردم ایران تا زمان حضور امام هشتم شیعیان در خراسان، با تشیع به مفهوم خاص و اعتقادی آن، آشنایی چندانی نداشتند، بلکه بیشتر ارادت و دوستی خود به علی علیه السلام و اهل بیت او را اظهار می‌داشتند؛ اما زمانی که امکان دسترسی به امام رضا برای آنان فراهم آمد و علاوه بر آن در مناظره‌های علمی ایشان هم حضور می‌یافتند، آشنایی مردم ایران با تشیع آغاز گشت و تشیع در ایران چنان نیرومند شد و گسترش یافت که عباسیان مبادرت به قتل امام هشتم کردند. ^{۲۹}

عامل دوم، از آن‌جا که گروه حاکم در خلافت اموی و عباسی پیرو مذهب تسنن بودند، تشیع به عنوان مذهب ضعیف شدگان، ستم‌دیدگان و گروه‌های محروم ایرانی (موالی) مورد استقبال قرار گرفت. کشش ویژه ماهیت «اعتراض‌کننده» تشیع، دلیل این استقبال بود. ^{۳۰} موالی (ایرانیان) در حکومت علی علیه السلام دارای جایگاه

شایسته‌ای بودند که تا پیش از آن، چنین جایگاهی نداشتند. ایرانیان، تشیع را با روح حق پرست و عدالت جوی خود سازگارتر می‌دیدند و بر همین اساس، حرکت‌های ظلم ستیز شیعی را تحسین می‌کردند.

بی‌گمان حادثه خونبار عاشورا و نهضت امام حسین علیه السلام پیوند وثیقی با روحیه ظلم ستیز ایرانیان داشته است. آنان به این باور رسیدند که جفای دولت‌های اموی و سپس عباسی منحصر به خودشان نیست؛ بلکه علویان به ویژه امام شیعه نیز از جور این حکومت‌ها در امان نیستند. شرکت ایرانیان در قیام‌های ضد اموی و همراهی آنان با مختار ثقفی به خون‌خواهی امام حسین و نیز عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بر ضد حجاج بن یوسف ثقفی،^{۳۱} رابطه میان گرایش به تشیع و نفرت از حکومت‌های ظالم را به خوبی نشان می‌دهد.

عامل سوم، حوادث دوران میانه تاریخ اسلام و پس از آن. در این باره باید به تلاش فکری بزرگانی نظیر خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی، شهید اول و دیگران اشاره کردند که نه تنها در ترویج مبانی شیعه در میان توده مردم، بلکه در میان امیران و سلاطین نظیر حکمرانان مغول نیز نقش به‌سزایی داشتند. بی‌گمان دولت صفویه با رسمی کردن مذهب شیعه و دعوت از عالمان شیعه شامات و جبل عامل و مناطق دیگر برای حضور در ایران، اسباب یکپارچه سازی مذهبی در این کشور را فراهم ساخت. در واقع از این زمان به بعد است که مذهب شیعه جزو مقوم هویت ایرانی به شمار می‌آید.

علی شریعتی در ترسیم ادوار پنج‌گانه تاریخ ایران بعد از اسلام، در مرحله چهارم به ظهور نهضت صفویان و شکل‌گیری دولت صفوی در ایران اشاره کرده و از آن به عنوان نهضت ملی تشیع که برای اولین بار در ایران به وجود آمد، یاد می‌کند. سپس به رابطه میان ملیت و مذهب در هویت جدید ایرانی چنین اشاره می‌کند:

[نهضت صفویه] نهضت ملیت تشیع یا نهضت ملی - مذهبی است. (ایران شیعی) یکی از حوادث سمبولیک (حادثه‌ای که خیلی دارای معناست) و نماینده این طرز تفکر است [که] در زمان شاه عباس به وجود آمد، و آن بدین صورت است که روز عاشورا با روز نوروز یکی می‌شود. در این جا ملیت و مذهب با یکدیگر تناقض پیدا می‌کنند، یعنی آنچه سمبل ملیت است، جشن و

آنچه سمبل مذهب است عزاداری است، چه باید کرد؟ ... این نهضت ایرانی شیعی، روز عاشورا را عاشورا و روز بعد (یازدهم محرم) را نوروز گرفتند. این امر نشان می‌دهد که این نهضت نمی‌خواهد هیچ یک را (ملیت و مذهب) فدای یکدیگر کند. این ایرانی‌گری صفویه، ایرانی‌گری خود آگاهی است که رویش تکیه می‌کند... همان طور که به مذهب شیعه تکیه می‌کند، با همان اراده و خود آگاهی به ملیت تکیه می‌کند. تنها وقتی ملیت و مذهب با هم به عنوان دو اصل قبول می‌شود، همیشه اصل مقدم، مذهب است.^{۳۲}

مذهب و ملیت ایرانی؛ نقد دو انگاره

به شهادت تاریخ و فرهنگ ایرانیان، مهم‌ترین میراث فرهنگی این سرزمین که طی قرن‌ها نیاز معنوی ایرانی را اقناع کرده، مذهب بوده است. دین که شامل آیین نبرد خوبی و بدی می‌شود، پیروان خود را به منظور رسیدن به سعادت و پیروزی گوهر خوبی بر اهریمن بدی، به طور دائم به کار و تلاش و خوش‌بینی و امید تشویق می‌کند. ایرانی که همواره دیندار بوده است، برخلاف یونانیان رب‌النوع پرست که برای ایزدان متعدد خود شخصیت انسانی قائل بودند، به ایزد یگانه غیر جسمانی اعتقاد داشته است. به گفته هرودت «ایرانیان هرگز مانند یونانیان، خصلت و شخصیت انسانی به خدایان خود نبخشیده‌اند».^{۳۳}

در این جا به نقد دو انگاره درباره رابطه میان مذهب و ملیت ایرانی می‌پردازیم. **انگاره نخست**، تخالف میان ایرانیت و اسلامیت: برخی به ستیز میان فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی اشاره دارند و اسلام را بخشی از هویت ملی و فرهنگ ایرانی نمی‌دانند و یا هویت اسلامی ایران را به پرسش می‌گیرند که میان اسلام و ملیت ایرانی تعارض و تضاد است:

میان اسلام و ملیت ایرانی، تعارض و تضاد است. روشنفکران ایرانی باید بدانند که میان اسلام و ملیت ایرانی تعارض و تضاد است. اسلام یک دین بیگانه است؛ از آن سوی مرزها آمده، ... این تضاد موجود است و نمی‌شود آن را نادیده گرفت. این تضاد در طول تاریخ وجود داشته، راه چاره‌ای که می‌شود پیدا کرد، این است که بدانیم چگونه اسلام بر ایران مستولی شده ... مبانی و احکام این دین

غیرایرانی است. باید به ایرانی فهماند به دلیل ماهیت و هویت بیگانه‌ای که دارد
۳۴ نمی‌تواند در سیاست و هویت ایران دخالت کند....

افزون بر سخنان فوق که بی‌شک انگیزه‌های خاص سیاسی نیز در طرح آن
دخالت دارد، بسیاری از خاورشناسان نیز تلاش دارند منازعات میان ایرانیان با
اعراب در قرون اولیه اسلامی را به ستیز میان ایرانیان با آیین اسلام تفسیر کنند.
تئودور نولدکه، خاورشناس معروف آلمانی، در اثر خود با عنوان حماسه ملی ایران
که تبعی است در شاهنامه فردوسی، زمانی که در باب «دین فردوسی» سخن
می‌گوید، تلاش دارد دشمنی و تنفر فردوسی از عربان مهاجم را متوجه دین تازه
آنان سازد. بدین ترتیب، هر آنچه که نشانی از مذهب فردوسی است، یا از آن
تعبیری زرتشتی داشته و آن را ساخته دست دیگران می‌داند و یا این که اظهار
می‌دارد:

از طرف دیگر مجبور بود که به خوانندگان مؤمن و مقدس خود، خویشتن را با
ایمان‌تر از آن حدی که در واقع بود، معرفی نماید.
۳۵

بنابراین با بزرگ‌نمایی عشق و علاقه فردوسی به شاهان و پهلوانان ایران، هرچند
ناچار است از خداپرستی و یکتاپرستی وی بگوید؛ اما معتقد است عقاید اوربیطی
به عقاید مسلمانان ندارد، این در حالی است که وی هیچ توجهی به عبارات بسیار
صریح فردوسی در مدح پیامبر اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام نمی‌کند.

عده‌ای نیز اسلام را دین عربی می‌دانند و فتح ایران را پیروزی عنصر عربی بر
ایران اعلام نموده و اسلام را روح عربی تعبیر می‌کنند که روح ایرانی در برابر آن
واکنش نشان داد و تا جایی پیش می‌رود که تشیع را واکنش روح ایرانی در برابر
اعراب معرفی می‌کنند. آنان برای اثبات ادعای خود، به نهضت‌های ملی ایرانیان در
مقابل با حکام اموی و تلاش ایرانیان برای احیای زبان فارسی استناد می‌کنند.

با قطع نظر از اشکالات متعددی که به طور خاص در نمونه‌های پیش گفته وجود
دارد، باید به زیرساخت‌های این انگاره توجه داشت، چرا که این رویکرد، فرض
ابتدایی خود را بر پیوند تفکیک‌ناپذیر میان اعتقادات دینی و قومیت عرب،
بنا گذاشته است؛ بنابراین با بهره‌گیری از متون تاریخی، قیام‌های ملی ایرانیان و
نهضت شعوبیه علیه اعراب را به مخالفت و مبارزه آنان با دین اسلام تفسیر می‌کند،

حال آن که به تعبیر علی شریعتی، نهضت شعوبیه، مقاومتی آگاهانه در برابر سیاست بنی‌امیه بود که تحقیر ایرانیان و برتری جویی عنصر عربی را دنبال می‌کرد. به طور کلی نهضت شعوبیه بر سه اصل استوار بود: اول، تفکیک اسلام از عربیت که بعدها به صورت اصل مشترک همه نهضت‌های ایرانی درآمد؛ دوم، اثبات اصالت ملیت‌ها که از متن صریح قرآن استنباط می‌شد؛ سوم، تساوی و برابری میان عرب و عجم.^{۳۶}

همان‌گونه که از ماهیت این نهضت‌ها برمی‌آید، اغلب از افراد مسلمان تشکیل شده و هدف آنان، استقلال سیاسی از دستگاه خلافت بوده است و در آن زمان نیز مخالفت با خلافت، به معنای مخالفت با اسلام به شمار نمی‌آمد.

فرض دیگری که می‌تواند اساس انگاره نخست باشد، اسلام آوردن اجباری ایرانیان است. پیش‌تر به عوامل گرایش ایرانیان و رغبت آنان به آیین جدید اشاره شد؛ اما مهم‌تر از آن، برشمردن خدمات علمی و فرهنگی بی‌شماری است که اندیشمندان و فرهیختگان ایرانی در شکوفایی و گسترش تمدن اسلامی بر عهده گرفتند. ابن خلدون در این باره می‌گوید:

از شگفتی‌هایی که واقعیت دارد، این است که بیشتر دانشوران ملت اسلام، خواه در علوم فرعی و چه در دانش‌های عقلی، به جز در موارد نادری، غیر عربند و اگر کسانی از آنان هم یافت شوند که از حیث نژاد عربند، از لحاظ زبان و مهد تربیت و مشایخ و استادان، عجمی هستند، ... چه ایرانیان به علت تمدن راسخی که از آغاز تشکیل دولت فارسی داشته‌اند، بر این امور (صنایع و پیشه‌ها) استوار و توانا بودند، چنان که صاحب صنعت سخن، سیبویه و پس از او فارسی و به دنبال آنان زجاج بود و همه آنان از لحاظ نژاد، ایرانی به شمار می‌رفتند... همچنین بیشتر دانشمندان حدیث که آنها را برای اسلام حفظ کرده بودند ایرانی بودند یا از لحاظ زبان و مهد تربیت، ایرانی به شمار می‌رفتند و همه عالمان اصول فقه چنان که می‌دانیم و هم کلیه علمای علم کلام و بیشتر مفسران، ایرانی بودند و به جز ایرانیان، کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد و از این رو مصداق گفتار پیامبر ﷺ پدید آمد که فرمود: «اگر دانش برگردن آسمان در آویزد، قومی از مردم فارس بدان نایل می‌آیند و آن را به دست می‌آورند».^{۳۷}

از عبارات ابن خلدون به روشنی پیداست که ایرانیان با اشتیاق به رونق و ترویج علوم اسلامی همت گماردند. از سوی دیگر، اعراب فاتح نیز هیچ‌گاه برای نابود کردن فرهنگ و آداب و رسوم ایرانیان تلاش نکردند. احیای زبان فارسی و خلق آثار گرانبهایی همچون شاهنامه، مثنوی، گلستان، دیوان حافظ و دیوان نظامی و صدها اثر ارزشمند دیگر، نشان از آزادی ایرانیان در حفظ فرهنگ و زبان و ترویج آداب و رسوم خود دارد و افزون بر آن، شاهدی گویا بر رغبت ایرانیان بر پیوند میان فرهنگ خود با دین اسلام می‌باشد، چرا که اغلب این آثار مملو از تحسین و ترویج ارزش‌های اسلامی است.

انگاره دوم، معرفی تشیع به عنوان اسلام ایرانی شده: به تعبیر دیگر، تشیع را ابداع ایرانیان برای واکنش در برابر مهاجمان عرب می‌داند. بسیاری از خاورشناسان و ناسیونالیست‌های ایرانی و حتی نویسندگان عرب با توسل به این رویکرد، کوشیده‌اند تا اثبات کنند که ایرانیان برای حفظ آداب و سنن کهن خویش، به طور زیرکانه‌ای اسلام را با روح ایرانی و آیین باستانی خود سازگار ساخته و بر اندام ایران، ظاهری اسلامی پوشاندند.

برخی از ایران‌شناسان معاصر حتی برای بسیاری از گرایش‌های اجتماعی - سیاسی اخیر ایران، ریشه‌های بسیار قدیمی، گاهی تا پیش از عصر اسلامی قائلند؛ برای مثال، خانم نیکی کدی همچون دارمستتر و کُرن، قول به مهدویت و ثواب شهادت و ظلم ستیزی را از مقوله همان نوع گرایش‌هایی دانسته است که به زعم او، ریشه در ایران قبل از اسلام دارند. نیکی کدی معتقد است به صرف گرویدن ایرانیان به دین اسلام، فکر و اندیشه ایرانی، اعم از باورهای زردشتیانه، مانوی و غیر از آن، نیز به طور طبیعی و ناگزیر وارد جریان اصلی اسلام گردید.^{۳۸} چنان که دارمستتر نیز می‌گوید:

عقیده شیعه به مهدویت، همانا اقتباسی اسلامی از اعتقاد ایرانیان پیش از اسلام به فره ایزدی است.^{۳۹}

اشپولر نیز مانند سایر خاورشناسان، گرایش اغلب ایرانیان به مذهب شیعه به عنوان شکل «ایرانی شده دین اسلام» را این‌گونه توجیه می‌کند:

عقیده شیعه مبنی بر این که امامت به طور موروثی بین افراد خاندان پیامبر ﷺ

که حاملین الهام و ولایت الهی هستند می‌باشد؛ به نظر ایرانیان که به نظیر آن، یعنی به توارث سلطنتی که رنگ مذهبی یافته بود، عادت کرده بودند، پسندیده آمد.^{۴۰}

در جای دیگر می‌گوید:

اما ایران، سراسر کشوری اسلامی شد و در عین حال، باز هستی اصلی خود را از دست نداد، بلکه بر آن شد که اسلام را به صورت یک مذهب مخصوص و مناسبی با موجودیت خود درآورد.^{۴۱}

در میان ناسیونالیست‌های ایرانی نیز چنین دیدگاه‌هایی یافت می‌شود. پرویز صانعی پیدایش فرقه شیعه را از ابتکارات فکر ایرانی و برای حفظ استقلال ملی و شعایر باستانی شان می‌داند و می‌گوید:

ماهیت و اهمیت این ابتکار فکر و عاطفه ایرانی که برای حفظ «ملیت» او صورت گرفته، با مطالعه بیشتری در مذهب قدیم ایران، یعنی دین زردشتی و آداب و رسوم و سنتی که از آن دین وارد رشته شیعه دین اسلام شده، بهتر معلوم گشته و رابطه فرقه شیعه با تاریخ باستان ایران و همین طور دوره فعلی حیات ما روشن می‌شود، یعنی درک می‌کنیم که چطور بعضی عقاید و سنن ایران باستان از طریق مذهب شیعه برای ما حفظ شده است.^{۴۲}

به هر روی این گفته که تشیع، واکنش روح ایرانی در مقابل روح عربی است، با واقعیت‌های تاریخی سازگاری ندارد.

پاسخ به کسانی که تشیع را اسلام ایرانی شده قلمداد می‌کنند، از چند منظر قابل دریافت است. در مرتبه نخست، باید به فقر کلامی و عدم آشنایی آنان با زیرساخت‌های نظری اندیشه‌های شیعی اشاره کرد. این زیرساخت‌ها با درون مایه‌های عقلی، استدلال‌ات کلامی را به استخدام گرفته است و با استفاده از نصوص دینی، امامت شیعی را اسلام حقیقی معرفی می‌کند؛ بنابراین نظریه شرق شناسان که با توجیه تشابه امامت شیعی و سلطنت ایرانی تلاش دارند که مذهب شیعه را متأثر از باورهای ایرانیان قلمداد کنند، از همین منظر قابل پاسخ‌گویی است، چرا که نظریه امامت مبتنی بر قضایای منطقی است که برخی از مقدمات آن مبتنی بر اصول عقلی و برخی دیگر مبتنی بر نصوص شرعی است و ارتباطی به نظریه

شرق شناسان درباره تأثیر روح ایرانی در شکل‌گیری تشیع ندارد و چنانچه مفروض شرق شناسان صحیح باشد، حکومت‌های سلطنتی موروثی امویان و عباسیان می‌بایست ایرانیان را اقناع می‌کرد و دیگر نیازی به آیین شیعه نداشتند.

از منظر دیگر، این معنا که تشیع واکنش روح ایرانی در برابر روح عربی است، قابل دفاع نیست، چرا که در طول تاریخ هیچ‌گاه نه همه ایرانیان شیعه بوده‌اند و نه همه شیعیان، ایرانی. از سوی دیگر، تا زمان صفویان مذهب رسمی و غالب در ایران، مذهب اهل سنت بوده است و حتی بسیاری از نخبگان و اندیشمندان ایرانی مانند خواجه نظام‌الملک، غزالی، قاضی عبدالجبار همدانی، میرسید شریف جرجانی و عضدالدین ایجی که مرجعیت علمی و دینی داشته‌اند، از اهل سنت بودند. افزون بر آن، بسیاری از نهضت‌های ایرانی مخالف خلافت نیز غیر شیعی بوده‌اند که از جمله می‌توان به قیام ابو مسلم خراسانی، طاهریان، صفاریان و سامانیان اشاره کرد. با به قدرت رسیدن غزنویان و سلجوقیان به عنوان دولت‌های ایرانی وابسته به خلافت، تشیع در ایران ترویج نشد، بلکه با پذیرش مذهب تسنن، سودای تجدید عظمت عهد باستان را نیز در سر می‌پروراندند. نفوذ ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی نه فقط نشانی از این واکنش نداشت، بلکه به گسترش و شکوفایی علوم و معارف اسلامی یاری رساند و آنان را در بنای تمدن اسلامی سهیم ساخت.

در این میان، باید به حضور قدرتمند شیعه در سایر نقاط جهان، از جمله جبل عامل (لبنان) اشاره کرد. گستره شیعیان در سایر نقاط جهان، این فرضیه را تقویت می‌کند که خاستگاه اصلی تشیع، ایران نمی‌باشد.^{۴۳} لویی گارده و محمد ارغون در تحقیقی در باره اسلام اظهار می‌دارند:

تشیع تنها یک پدیده ایرانی نیست و امروز شیعیان در سرزمین‌های عربی مانند لبنان، سوریه و عراق و همچنین غیرعرب مانند پاکستان هستند که عده آنها از شیعیان ایران نیز بیشتر است. آثار ارزنده و مهم شیعیان، بیشتر به زبان عربی نوشته شده است تا فارسی. یکی از دروس متداول و تعلیمات ابتدایی مذهبی در ایران، درس عربی و ترجمه متون عربی به فارسی است، و از آن سو، یکی از مراکز بزرگ علم و اندیشه شیعه، نجف اشرف در جنوب عراق است که از آن جا

روحانیون شیعی مذهب ایرانی بزرگی برخاسته‌اند.^{۴۴}

و اتفاقاً شاهان صفوی برای ترویج شیعه از حضور علمای شیعی غیرایرانی بهره‌زیادی بردند.

از لحاظ تاریخی نیز سرزمین ایران محل تولد گرایش‌های شیعی نبوده است، بلکه محل پرورش و شکوفایی آن بوده است. سرزمین عراق از آغاز خلافت علی علیه السلام اصلی‌ترین پایگاه تشیع به شمار می‌آمد. بنیان امامت شیعی به دست ایشان در کوفه گذاشته شده و پس از تقویت و رشد آن، اهمیت فوق‌العاده‌ای یافت. پس از شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا، اهمیت عراق فزاینده‌تر شد و شیعه علاوه بر جنبه اعتقادی، جنبه سیاسی بیشتری نیز یافت.

سیر تطور مذهب شیعه در ایران نشان می‌دهد که تشیع ایران در چهار مرحله متأثر از تشیع عراق بوده است: نوبت اول، مهاجرت طایفه اشعری‌ها از عراق به قم است که هسته اصلی تشیع در ایران بوده است؛ نوبت دوم، تأثیر مکتب دو شیخ بزرگ شیعه، مفید و طوسی در بغداد و نجف بر تشیع ری و جبال ایران است که در طی قرن پنجم تا ششم رخ داده است؛ نوبت سوم، تأثیر مکتب حله و حلب و به طور مشخص علامه حلی بر تشیع ایران در دوره ایلخانان مغول است؛ نوبت چهارم، تأثیر تشیع شامات (با تأکید بر جبل عامل و عراق) بر ایران در دوره صفوی است؛ بنابراین تشیع از بنیاد، عربی است و ایران تنها و تنها در محدوده تأثیرپذیری از آن به این مذهب روی آورده است.^{۴۵}

این واقعیت مورد توجه برخی خاورشناسان نیز قرار گرفته است؛ به طوری که گلدزیهر نوشته است:

این گفته خطاست که کسی بگوید منشأ و مراحل رشد تشیع از اثر تعدیل یافته افکار ایرانیان در اسلام است. این توهم شایع مبتنی بر درک غلط حوادث تاریخی است. حرکت علویین در یک منطقه عربی خالص شکل گرفته است.

او می‌افزاید:

تشیع همچون خود اسلام منشأ عربی داشته کما این که اصول او نیز در همان محیط عربی شکل گرفته است.^{۴۶}

آدام متز می‌نویسد:

... شیعی‌گری برخلاف پندار بعضی، عکس‌العمل روح ایرانی در برابر اسلام نیست. مؤید این نظر، پراکندگی جغرافیایی شیعه در قرن چهارم است. خوارزمی در اواخر قرن چهارم اشاره کرده که عراق نخستین خاستگاه تشیع می‌باشد وی همچنین می‌نویسد:

جزیره العرب صرف‌نظر از شهرهای بزرگ مکه و تهامه و صنعا و قرح، کلاً شیعه بود و نیز شهرهایی مثل عمان و هجر و صعده غالباً شیعه نشین بودند. در خوزستان که مجاور عراق بود، نیمی از اهالی اهواز، مذهب شیعه داشتند... اما در شرق اسلامی، مذهب سنی غلبه داشت به استثنای قم.^{۴۷}

بحران هویت و جنبش‌های ایرانی

با استقرار حاکمیت اعراب مسلمان بر مناطقی چون مصر، سوریه و مغرب، این سرزمین‌ها به رغم تمدن‌های دیرینه‌ای که داشتند، هویت و فرهنگ عربی را به طور کامل پذیرفتند و هم اکنون نیز بخش اصلی جهان عرب به شمار می‌آیند. این وضعیت در سرزمین ایران پیامد دیگری داشت، چرا که با تسخیر ایران به دست اعراب، ایرانیان ضمن گرویدن به آیین اسلام، استقلال فرهنگی خود را حفظ کردند. با ظهور غزنویان و سلجوقیان، هر چند که اسلام به روایت اهل سنت در ایران ترویج شد، اما استقلال سلطان در مقابل خلیفه حفظ شد و رابطه میان آن دو، به یک رابطه تشریفاتی تبدیل گردید.

حکومت‌های ایرانی تبار نظیر سامانیان، صفاریان، دیلمیان که از قرن پنجم هجری پدید آمده بودند، با شعارهای برگرفته از آیین نو(اسلام) در تلاش برای به دست آوردن استقلال و بازسازی هویت جدید خود، موجی از جنبش‌های ایرانی را به راه انداختند. در کنار این امواج سیاسی، نهضت‌های ادبی و علمی نیز در گوشه و کنار فلات ایران پا به عرصه گذاشتند. مردانی نظیر ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، عنصری، فرخی، فردوسی و سایرین با ترویج هنر، ادب و فلسفه و سایر علوم و فنون ایرانی، به آنها جان تازه‌ای بخشیدند.

این بازیابی هویت ایرانی مرهون خدمات متقابل ایرانیان و دنیای اسلام بوده است. به قول یکی از خاورشناسان، «ایرانیان بقایای تمدن تلطیف شده و پرورده‌ای به اسلام تحویل دادند که بر اثر حیاتی که این مذهب در آن دمید، جان تازه گرفت».^{۴۸} مرتضی

مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران، شرح مبسوطی از این خدمات را ارائه کرده است.

جنبش‌های ایرانی که از ابتدا با نهضت شعوبیه^{۴۹} آغاز شد، حرکتی علیه عرب‌گرایی دولت‌های خلافت بود که به شدت ایرانیان را تحقیر و حتی تکفیر می‌کردند. خراسانیان که آغازگر چنین نهضتی بودند، ابتدا در کسوت نظامیان علیه امویان برخاستند و سپس با نفوذ در دستگاه عباسی، زمینه استقلال ایرانیان را فراهم ساختند.

پس از آن، یورش ویرانگر مغول، مبانی و چارچوب تمدن و فرهنگ ایران را یکسره دگرگون کرد. هجوم مغول نه تنها همه آثار مادی و فرهنگی چون کتابخانه‌ها، دارالتعلیم‌ها، شهرها و سدها را ویران ساخت، بلکه به نابودی نفوس به ویژه صنعت‌گران، اندیشمندان، ادیبان و صاحبان خرد و پیشه منتهی شد. در این جا بود که هویت ایرانی بار دیگر با چالشی سخت‌تر و مهلک‌تر از گذشته مواجه گردید؛ اما این وضع ادامه نیافت و پادشاهان مغول، راه و رسم خود را تغییر دادند. تساهل و سازگاری مذهبی مغولان، سبب شد مذاهب مسیحی و یهودی و بعضی از فرق اسلامی که گرفتار محدودیت‌هایی بودند، آزادی عمل بیشتری پیدا کنند؛ به ویژه تشیع که با فضای بازتری رو به رو شده بود، رشد و توسعه‌ای چشمگیر یافت. پیدایش حکومت‌های محلی شیعی مانند سربرداری در سبزوار، سادات مرعشی در طبرستان، سادات آل‌کیا در گیلان، سادات مشعشعه در خوزستان و دیگر نقاط ایران، مبین همین واقعیت است.^{۵۰}

در سده نهم هجری (پانزدهم میلادی) جنبش صفوی به صورت قدرت سیاسی نیرومندی ظهور کرد. آنان با اعلام وفاداری به مذهب تشیع، اولین دولت متمرکز و فراگیر ملی را پس از گذشت نهصد سال از ورود اسلام به ایران تأسیس کردند.^{۵۱} صفویان با به رسمیت شناختن مذهب تشیع و گسترش آن در کل کشور، توانستند پس از چند قرن گسستگی سیاسی، وحدت و هویت سیاسی - ملی به ایران ببخشند.

هویت ایرانی و چالش‌های تمدن جدید

با ظهور و گسترش تمدن جدید غربی که با پیشرفت علم و تکنولوژی و غوغای

دنیای صنعتی، قدرت افسون کننده خود را به دیگران نشان می داد، دوران حیران‌چی و پریشانی ایرانیان بار دیگر آغاز شد. فلسفه تمدن جدید با ایمان به عقل و تجربه، بر نگاهی تازه به جایگاه انسان در طبیعت استوار بود. دست آوردهای این تمدن که دگرگونی ژرفی در باورها و فرهنگ انسان اروپایی پدیده آورده بود، با شتاب فراوانی عالم‌گیر شد و به طور غافل‌گیرانه سایر جوامع را دستخوش تحول ساخت.

حال برای این که بدانیم چگونه جامعه ایرانی در واکنش به این تحولات دچار بحران شد، باید به دو عامل اشاره شود: یکی، نظم سیاسی و پویایی درونی که گاهی بر اثر از بین رفتن آن و پیدایی زوال درونی، جامعه را به سوی تحجر و از خود بیگانگی می برد؛ دوم، فشار بیرونی که گاه توان سست کردن پویایی درونی را نیز دارد.^{۵۲} برخورد ایران با تمدن غرب اگرچه پیش از قرن نوزدهم آغاز شده بود؛ اما شکست در جنگ‌های ایران و روس و قراردادهای خفت‌بار ترکمن‌چای و گلستان که در آنها بخشی از خاک ایران در ازای حمایت از ادامه سلطنت قاجار معامله شد، هویت دیرینه ایرانی - اسلامی دچار چالش گردید.

تحولاتی که در عرصه صنعت، به ویژه صنایع نظامی و اقتصادی پدید آمد، استقبال از دوران جدید را آغاز کرد. کم‌کم مفاهیم تجددگرایانه در عرصه فکر و اندیشه و به شکلی مقلدانه در عرصه کنش‌های نخبگان رسمی وارد شد. از این زمان به بعد، مداخلات سیاسی و اقتصادی اروپاییان، دولت قاجاریه را برانگیخت تا دستگاه دولتی را نوسازی و تقویت کنند. نفوذ غرب، محافل دولتی طبقه بالا را به اصلاح نهادهای نظامی و حکومتی به شیوه غرب متمایل ساخت. در همین زمان، مداخله اروپاییان، مقاومت‌هایی را از سوی علما که با نفوذ اجانب مخالف بودند، برانگیخت. نهضت تنباکو، آغاز چالش دین و دولت بود.^{۵۳}

مشروطیت را باید نقطه عطف این تحولات دانست، چرا که به شکلی فراگیر و آگاهانه با پدیده تجدد رو به رو شد. پیامدهای مشروطیت به وضوح چالش میان هویت دینی جامعه ایرانی با مفاهیم غیرمذهبی غرب را آشکار ساخت. در ادامه، نوع سازمان سیاسی، قوانین غیرمذهبی، نهادهای قضایی و آموزشی غرب که دولت

پهلوی جایگزین نهادها و تشکیلات مذهبی سابق کرد، مرحله تازه‌ای از تعارض میان تشکیلات مذهبی و دولت نوسازی شده ایران که مشروعیت خود را با تعبیر غیرمذهبی و ناسیونالیستی تعریف می‌کرد، پدیدار نمود.

با ورود اندیشه‌ها و باورهای غربی به عنوان سنت جهانی، هویت ایرانی دچار نابسامانی گشت. این نابسامانی زمانی عمیق‌تر شد که نخبگان رسمی و فکری چیزی را از غرب اخذ کردند و مسائلی را محصول تجدد می‌دانستند که تنها جلوه و ظواهر آن بود. این روند همه جنبه‌های زندگی این جامعه از جمله زندگی فکری و روشنفکری را در هم پیچید و به راهی انداخت که با سنت قدیم و رایج تفاوت داشت.

نظم سیاسی حاکم در دوره پهلوی، از یک سو به سبب فقدان مشروعیت به زور متوسل می‌شود و از سوی دیگر، برای رهایی از بحران هویت، نوعی ناسیونالیسم باستان‌گرایانه را ایدئولوژی خود قرار می‌دهد. در میان نیروهای اجتماعی، توسل به ناسیونالیسم ضد استعماری و ضداروپایی، نظم سیاسی را بیشتر به چالش می‌کشد. از این پس روشنفکران به دنبال بازسازی هویت ملی - تاریخی خود رویکردهای متفاوتی می‌یابند. برخی، ایرانی‌گری را به عنوان جایگزین ایدئولوژی اسلامی و تشیع مطرح می‌سازند. این نوع تلقی را در آثار کسروی و صادق هدایت می‌توان مشاهده کرد. عده‌ای نیز سخن از هویت ایرانی در قالب سوسیالیسم علمی رانده‌اند. اینان خود از اصحاب سوسیالیست هستند، نظیر ارانی، طبری و ملکی. برخی دیگر، به بازسازی هویت دینی همت گمارده‌اند. دیدگاه آل احمد تحت عنوان «غرب‌زدگی» به منزله نقد غرب و دفاع از سنت‌های دینی است. در کنار وی باید از شریعتی نام برد که در برخورد با پدیده بی‌هویتی در جامعه آن روز، خود با طرح هویت دینی شیعی، از «بازگشت به خویشتن» سخن می‌گوید. همچنین دفاع مطهری از هویت ایدئولوژیک اسلامی را در بسیاری کتاب‌های وی می‌توان مشاهده کرد.^{۵۴}

دسته اخیر که تلاش خود را معطوف به بازیابی هویت دینی کرده است، طیف گسترده‌ای از عالمان و اندیشمندان اسلامی را نیز شامل می‌شود. در میان این گروه، امام خمینی با تألیف کتاب *کشف الاسرار*، دفاع از هویت دینی را در اوائل دهه

۱۳۲۰ بر دوش گرفت. اما مهم‌تر از آن، برپایی نهضتی بود که سرانجام با تأسیس حکومت اسلامی، بدیلی برای نظم سیاسی گذشته ارائه کرد؛ بنابراین از یک زاویه می‌توان گفت که انقلاب اسلامی پاسخی بود برای حل بحران هویت که جامعه ایرانی را عمیقاً متأثر ساخته بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. دکتر باوند (گفت و گو)، «هویت ایرانی و چالش‌های موجود»، *روزنامه خراسان*، ۷۸/۵/۳۰.
۲. عبدالرحمان عالم، *بنیادهای علم سیاست*، چاپ سوم (تهران: نشر نی، ۱۳۷۶) ص ۱۵۷.
۳. محمدعلی اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش* (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۶) ص ۲۲۳ به بعد.
۴. داریوش آشوری، *ما و مدرنیت* (تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۶) ص ۱۸۳ - ۱۸۴.
۵. داود هرمیداس باوند، «چالش‌های برون مرزی و هویت ایرانی در طول تاریخ»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ش ۱۲۹ - ۱۳۰، ص ۲۱.
۶. محمودرضا افتخارزاده، *اسلام و ایران: مذهب و ملیت ایرانی* (تهران: رسالت قلم، ۱۳۷۷) ص ۲۶.
۷. همان، ص ۲۸.
۸. محمودرضا افتخارزاده، *ایران؛ آیین و فرهنگ* (تهران: رسالت قلم، ۱۳۷۷) ص ۳۱۷.
۹. محمدعلی اسلامی ندوشن، *پیشین*، ص ۳۸.
۱۰. پیروز مجتهدزاده، «هویت ایرانی در آستانه سده بیست و یکم»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ش ۱۲۹ - ۱۳۰ (۱۳۷۷) ص ۱۳۰ - ۱۳۱.
۱۱. «ایران و ایرانی بودن در آستانه قرن بیست و یکم، جغرافیای سیاسی روند شکل‌گیری هویت ایرانی»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ش ۱۴۷ - ۱۴۸ (آذر و دی ۱۳۷۸) ص ۲۴.
۱۲. برای آشنایی بیشتر با آموزه‌های آیین زرتشت، ر.ک: محمودرضا افتخارزاده، *ایران؛ آیین و فرهنگ*، ص ۳۱۷.
۱۳. محمدعلی اسلامی ندوشن، *ایران چه حرفی برای گفتن دارد* (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۹) ص ۲۲.
۱۴. برای آشنایی با این سه‌گرایش، ر.ک: علیرضا سالار بهزادی، «هویت اسلامی - ایرانی یا هویت اسلامی - عربی»، *روزنامه خرداد*، ۷۸/۵/۱۲.
۱۵. محمودرضا افتخارزاده، *اسلام و ایران، مذهب و ملیت ایرانی*، ص ۱۳۳.
۱۶. همان، ص ۱۳۴.
۱۷. علیرضا سالار بهزادی، *پیشین*.
۱۸. شیخ صدوق، *معانی الاخبار*، ص ۴۵۵. به نقل از: محمد محمدی اشتهاردی، *رابطه ایران با اسلام و تشیع* (از آغاز تاکنون) پیرامون ایرانیان مسلمان در صدر اسلام و سیر تشیع در ایران (تهران: برهان، ۱۳۷۷)

ص ۵۹.

۱۹. عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ مردم ایران، از پایان ساسانیان تا پایان دیلمیان* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸) ص ۴۵.
۲۰. برتولد اشپولر، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، چاپ سوم (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹) ج ۱، ص ۲۴۲.
۲۱. برای آشنایی بیشتر با گونه‌های مختلف تشیع، ر.ک: رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا قرن دهم هجری* (قم: انصاریان، ۱۳۷۵) ج ۱، فصل اول.
۲۲. مرتضی مطهری، *پیشین*، ص ۱۱۲-۱۱۳.
۲۳. همان، ص ۱۱۳-۱۱۶.
۲۴. محمودرضا افتخارزاده، *اسلام و ایران*، ص ۱۹۷.
۲۵. همان، ص ۱۲۸.
۲۶. همان، ص ۱۱۵.
۲۷. محمد محمدی اشتهااردی، *پیشین*، ص ۲۷۲.
۲۸. همان، ص ۲۹۳-۳۳۴.
۲۹. محمدحسین مظفر، *تاریخ شیعه*، ترجمه و نگارش سیدمحمد باقر حجتی، چاپ سوم (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵) ص ۲۸۶-۲۸۷.
۳۰. پیروز مجتهدزاده، *پیشین*، ص ۱۳۲.
۳۱. محمد محمدی اشتهااردی، *پیشین*، ص ۲۸۷-۲۹۳.
۳۲. علی شریعتی، *بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی* (مجموعه آثار: ۲۷) - (تهران: الهام، چاپ چهارم، ۱۳۷۴) ص ۷۲-۷۳.
۳۳. محمدعلی اسلامی ندوشن، *ایران و تنهائیش*، ص ۳۲.
۳۴. نادریور سخن می‌گوید، رادیو اسرائیل ۱۳۷۵/۷/۲۰ گفتار سیزدهم، به نقل از محمود رضا افتخارزاده، *اسلام و ایران*، ص ۱۳۱.
۳۵. تئودور نولدکه، *حماسه ملی ایران*، ترجمه بزرگ علوی، چاپ سوم (تهران: مرکز نشر سپهر، ۲۵۳۷) ص ۷۳-۸۱.
۳۶. علی شریعتی، *پیشین*، ص ۱۶۸ و ۱۷۲.
۳۷. ابن خلدون، *مقدمه*، ترجمه پروین گنابادی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، ۱۳۷۵) ج ۲، ص ۱۱۴۸-۱۱۵۱.
۳۸. مرتضی اسعدی، *ایران، اسلام، تجدد* (تهران: طرح نو، ۱۳۷۷) ص ۷.

۳۹. حمید عنایت، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی (تهران: خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۵) ص ۴۱.
۴۰. برتولد اشپولر، *پیشین*، ص ۳۲۴.
۴۱. همان، ص ۲۴۰.
۴۲. مرتضی مطهری، *پیشین*، ص ۹۹.
۴۳. برای اطلاع بیشتر از حضور شیعه و پیروان آن در سایر نقاط جهان، ر.ک: محمد حسین مظفر، *پیشین؛ جان نرمن هالیستر، تشیع در هند*، ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدنی (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴) و صالح الوردانی، *شیعه در مصر*، ترجمه قاسم مختاری (تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶).
۴۴. لویی گارده و محمد ارغون، *اسلام، دیروز - فردا*، ترجمه محمدعلی اخوان (تهران: مرکز نشر سمر، ۱۳۷۰) ص ۱۰۶.
۴۵. رسول جعفریان، *پیشین*، ص ۱۳.
۴۶. برای آشنایی بیشتر با نظرات گلدزیهر در باره شیعه و شعوبیه، ر.ک: رنات و گلدزیهر، *اسلام در ایران، شعوبیه؛ نهضت مقاومت ملی ایرانی علیه امویان و عباسیان*، ترجمه و تحقیق محمود رضا افتخارزاده (تهران: مؤسسه نشر میراث‌های تاریخی اسلام و ایران، ۱۳۷۱) ص ۱۵۵ - ۱۹۶.
۴۷. آدام متز، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاوتی، قراگزلو (تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۴) ج ۱، ص ۷۵ و ۷۷.
۴۸. جمعی از خاورشناسان، *تمدن ایرانی*، ترجمه عیسی بهنام، ص ۲۴۷.
۴۹. برای آشنایی بیشتر با نهضت شعوبیه، ر.ک: رنات و گلدزیهر، *پیشین*.
۵۰. داود هرمیداس باوند، *پیشین*، ص ۳۰.
۵۱. درباره تشکیل دولت ملی توسط صفویان در ایران، ر.ک: والتر هیتس، *تشکیل دولت ملی در ایران، حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری (تهران: خوارزمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۷).
۵۲. فرهنگ رجایی، *معرکه جهان‌بینی‌ها: در خرد ورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان* (تهران: انتشارات احیای کتاب، ۱۳۷۳) ص ۱۰۸.
۵۳. برای آگاهی بیشتر از تحولات عصر جدید و رابطه دین و دولت در ایران، ر.ک: ایرام لاپیدوس، *تاریخ جوامع اسلامی، قرن نوزدهم و بیستم*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶) فصل اول.
۵۴. _____، «روشنفکر ایرانی و هویت (بخش دوم): سنت، ایدئولوژی و ملیت»، *روزنامه ایران* (دوم مرداد ۱۳۷۸) ص ۹.

